

تحلیل تقابل آمریکا با انقلاب اسلامی در عصر جهانی شدن از منظر هرمنوتیک روشی^۱

محسن رضائی جعفری* / علیرضا آقاحسینی** / علی علی حسینی*** / محمدرضا دهشیری****

چکیده

جهانی شدن، مظهر دوره‌ای از دگرگونی و تحولات اساسی در زندگی انسان هاست که بر همه عرصه‌های اجتماعی و با ابعاد متفاوت تاثیر گذاشته است. درباره مفهوم جهانی شدن، تفسیرهای متفاوتی وجود دارد که منبعت از روش‌ها و گفتمان‌های خاصی است و نوع مواجهه کشورها و فرهنگ‌ها با یکدیگر را ترسیم می‌کند. غرب و ایالات متحده آمریکا به مثابه بازیگران کلیدی در عصر جهانی شدن، بر مبنای نگرش منحصر به فردی که به این مفهوم دارند، می‌کوشند تفسیر معین و مشخصی از جهانی شدن عرضه کنند که همه روایت‌های دیگر را به حاشیه می‌برد و خود به مرجع راستی آزمایی در مواجهه با تفسیرهای متقابل و رقیب تبدیل می‌شود. این نگاه آمریکا که با امکانات هرمنوتیک روش شناختی قابلیت فهم و توضیح پیدا می‌کند، به مفهوم و معنای مورد نظر مؤلف (غرب) باور دارد و وجود تفسیرهای متکثر را رد می‌کند. سوال اصلی مقاله

۱. این مقاله مستخرج از پایان‌نامه محسن رضائی جعفری دانش آموخته مقطع دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان با عنوان «هرمنوتیک و سیاست: امکان‌سنجی ظرفیت‌های هرمنوتیک در تحلیل تقابل جمهوری اسلامی ایران و غرب و راه برون‌رفت در عصر جهانی شدن» است.

* - دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان mohsenrezaei66@yahoo.com

** - دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) a.aghahosseini@ase.ui.ac.ir

*** - استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان a.alihosseini@ase.ui.ac.ir

**** - دانشیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین الملل mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۱

این است که براساس امکانات هرمنوتیک روشی، مبانی تفسیر ایالات متحده آمریکا از جهانی شدن کدام است و این تفسیر چه تأثیری بر مواجهه این کشور با انقلاب اسلامی دارد؟ فرضیه مقاله باور دارد که «ایالات متحده آمریکا براساس سه اندیشه استثنانگرای، پایان تاریخ و جنگ تمدن‌ها، حامل تفسیری تک بعدی و معین از جهانی شدن است که در نزد منتقدان به جهانی سازی معروف شده است. در مواجهه با این تفسیر تحمیلی و سلطه‌جو، انقلاب اسلامی با به چالش طلبیدن آموزه‌های لیبرال سرمایه داری و آمریکا، نگرشی چند بعدی و کثرت‌گرایانه به جهانی شدن دارد و به تعاملی عزت‌مندانه و سازنده با دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها می‌اندیشد».

واژگان کلیدی

هرمنوتیک روشی، جهانی سازی، جهانی شدن، آمریکا، انقلاب اسلامی.

مقدمه

بعد از انقلاب اسلامی، مواجهه ایران با ایالات متحده آمریکا، همیشه در کانون نگاه اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین الملل و مطالعات فرهنگی بوده است. چه آن که نگاه آمریکا به ایران متأثر از فهم و قرائتی است که هر نوع تقابل با آموزه‌های لیبرال سرمایه داری را رد می‌کند. این تفسیر دیرپا با وقوع تحولات اساسی در عرصه‌های سیاسی اقتصادی و ارتباطی و فرهنگی و افزایش وابستگی متقابل میان دولت - ملت‌ها شکل نوبی به خود گرفته است که در چارچوب مفهوم جهانی شدن تعریف می‌شود. نگرشی که دولت - ملت‌ها و فرهنگ‌ها به جهان شدن دارند با هم متفاوت است. چنان که غرب و ایالات متحده آمریکا به عنوان حاملان اصلی جهانی شدن قرائت خاصی از این پدیده دارند. پرسش‌های پژوهش: با چه روشی می‌توان مواجهه ایالات متحده آمریکا به مفهوم جهانی شدن را تفسیر کرد؟ چه تفاوتی میان مفهوم جهانی شدن و جهانی سازی وجود دارد؟ نگرش غرب با کدام مولفه‌ها و اصول انقلاب اسلامی ناهمخوانی دارد؟ با عنایت این پرسش‌ها، درصددیم بر مبنای هرمنوتیک روشی، تفسیر غرب و آمریکا از جهانی شدن را دریافته و مولفه‌های گفتمان غرب در مواجهه با انقلاب اسلامی را مشخص کنیم.

۱. روش و نظریه: هرمنوتیک روش شناختی به مثابه چارچوب تحلیل

ریشه کلمه هرمنوتیک در فعل یونانی Hermeneuein یافت می‌شود که به معنای تفسیر کردن و اسم Hermeneia به معنای تفسیر است. هرمنوتیک رشته فکری فلسفی است که بر ماهیت و واژه های مرتبط با حوزه انسانی تمرکز دارد (Shodhganga, n.d. 17). منبع در منابع آخر مقاله موجود است. این اصطلاح نام وب سایت است. طبق تعریف دیکشنری اکسفورد، هرمنوتیک شاخه‌ای از دانش است که با (نظریه‌های) تفسیر از جمله کتاب مقدس سر و کار دارد (Oxford Dictionary, 2003: 1231). در واقع، هرمنوتیک به معنای تاویل کردن، به زبان خود ترجمه، روشن و قابل فهم کردن و شرح دادن است. در اسطوره‌های یونانی، هرمس^۱ پیام‌های رمزآلود خدایان را به افراد زمینی منتقل و برای آنان تاویل می‌کرد. روش هرمنوتیک در کلیسا به مثابه فقه اللغه و برای تاویل متون مقدس از دیرباز رواج داشته است (احمدی، ۱۳۷۵: ۹). به این معنا، هرمنوتیک بر مسائل، روش‌ها و اهداف تفسیری متمرکز است و به خودی خود، علم تفسیر می‌شود. هرمنوتیک با دقت به تعیین معنای درست یک متن کمک می‌کند و فاکتورهایی مانند تاریخ، فرهنگ، تفاوت‌های فرهنگی، زبان، تمایز میان مولف و مفسر و چارچوب و غیره را شامل می‌شود. هرمنوتیک علمی است که به تثبیت قواعد، اصول و روش شناسی‌ها برای تفسیر مذهب و کتب مقدس و رابطه‌اش با جامعه کمک می‌کند (Spenser, 1997: 157).

هرمنوتیک از دیدگاه تاریخی به سه دوره کلاسیک، مدرن و پسامدرن تقسیم می‌شود. «شلاپرماخر^۲» و «دیلتای^۳» چهره‌های شاخص هرمنوتیک کلاسیک و «هایدگر^۴» و «گادامر^۵» از برجستگان هرمنوتیک مدرن و افرادی چون «هرش^۶» از شخصیت‌های مهم هرمنوتیک نئو کلاسیک محسوب می‌شوند. ویژگی هرمنوتیک کلاسیک مطلق‌گرایی و شاخصه هرمنوتیک مدرن نسبی‌گرایی است. هرمنوتیک پسامدرن از نقد هرمنوتیک مدرن نشات می‌گیرد، که گاه مانند هرش به سوی هرمنوتیک کلاسیک تمایل دارد و هرمنوتیک نئوکلاسیک را سامان می‌دهد؛ و زمانی مانند

1 -Hermes

2- Friedrich Schleiermacher

3 - Wilhelm Dilthey

4 - Martin Heidegger

5 - Hans-Georg Gadamer

6 - Eric Donald. Hirsch, Jr

«دریدا» و «هابرماس» رو به سوی نسبی‌گرایی دارد (احمدی، ۱۳۷۵: ۶۸۴ - ۶۸۲). براساس این تقسیم‌بندی، هرمنوتیک به دو نحله روشی و فلسفی نیز تقسیم‌بندی می‌شود. هرمنوتیک روشی که تلفیقی از دیدگاه‌های هرمنوتیک کلاسیک و نظریات هرش در مکتب هرمنوتیک نئوکلاسیک است، به قرائتی واحد و مطلق باور دارد و هرمنوتیک فلسفی که دیدگاه‌های هایدگر و گادامر را شامل می‌شود، تکثرگرایی و نسبی‌گرایی در تفسیر و تاویل متن را در کانون پژوهش‌هایش قرار می‌دهد. در ادامه مقاله، اندیشه‌ها و نظرات سه اندیشمند برجسته هرمنوتیک روشی بررسی می‌شود تا چارچوبی روشی و تئوریک برای موضوع پژوهش فراهم شود.

فردریش شلایرماخر از متفکران هرمنوتیک روشی است که هرمنوتیک را هنر جلوگیری از بدفهمی تفسیر می‌کند. به عقیده او، دانش گرامری و قواعد روانی می‌کوشند متن و نویسنده را درک کنند. از این رو تغییری اساسی در کلمات دقیق و معانی عینی نسبت به فردیت مولف به وجود می‌آید (Eliada, 2003 : 281). به این معنا، برای فهم متن، باید مولف را شناخت. معنای متن در معنای مدنظر مولف نهفته است. به عقیده شلایرماخر، هر متنی یک معنا دارد که ما با شناخت و درک مولف می‌توانیم به فهم آن نائل شویم.

شلایرماخر، پروژه هرمنوتیک مطلق را می‌پذیرد، - نظریه‌ای واحد از تفسیر که برای همه تفسیرها کاربرد دارد (Forster, 2002 : 14). این نگرش به هرمنوتیک مطلق تا حد زیادی تحت تاثیر جان اگوست ارنستی^۳ (۱۷۰۷ - ۸۱) است که الگویی از هرمنوتیک انحصاری برای فهم کتاب مقدس را مطرح کرد. ارنستی معتقد بود که باید کتاب مقدس را مانند هر متن دگر به یک روش تفسیر کرد. او هر نوع اعتماد به تفسیر ناشی از الهام را رد می‌کند. برای مثال، کلمه خدا در کتاب مقدس صحیح و با معنای کل کتاب سازگار است (Forster, 2002:3). از این رو، یک تفسیر و برمبنای فهم کل متن کتاب مقدس، تنها تفسیر منطقی و صحیح است که مفسر باید به آن دست یابد. در این‌جا، هر نوع تفسیر دیگر رد می‌شود و تفسیری واحد از کتاب مقدس مبنایی برای فهم ما از این اثر است. شلایرماخر نیز به تاسی از ارنستی، پاسخ به مسئله هرمنوتیک را فهم هدف مولف، اجزاء سازنده متن و معنای نیت او می‌داند. این روش عمدتاً بر فن حدس متکی است که توضیح می‌دهد چرا کلمات یا جملاتی مشخص در یک اثر استفاده شده است. با کاربرد مفهوم حدس، هر فردی

1 - Jacques Derrida

2 - Jürgen Habermas

3 - Johann August Ernesti

می‌تواند شخصیت و موقعیت مرتبط با نویسنده را باز تولید کند. با پیشگامی مفسر برای تبدیل به خود، یا به عبارت دیگر به نویسنده، روش حدس درصدد فهمی بلاواسطه از مولف به عنوان یک فرد است. طبق دیدگاه شلایرماخر، مفسر باید با زندگی و زمانه مولف آشنا باشد (Schleiermacher, 1997: 150). در واقع، شلایرماخر، هر نوع تفسیری خارج از حیطه نیت و مقصود مولف را رد کرده و به فهمی باور دارد که مبتنی بر دیدگاه‌های مولف باشد. مفسر نمی‌تواند و نباید بدون شناخت مولف و نیات او، آثارش را تفسیر کند، زیرا فهم منبعث از این تفسیر مبهم و به دور از واقعیت است. فردیت مولف و مقصود او، تنها کانون و چراغ راهی برای مفسر است تا آثار او را بخواند، تفسیر کند و فهمی واحد از آن ارائه دهد.

ویلهلم دیلتای نیز از پیشگامان هرمنوتیک روشی است. سهم عمده دیلتای در هرمنوتیک بر تمایز میان مطالعه علوم طبیعی و علوم انسانی متمرکز است. به عقیده او سوژه‌ها و روش‌های مورد مطالعه در علوم انسانی و علوم طبیعی از هم متمایز است و وجود انسان‌ها از طریق فهم زندگی تجربی و به شکل ابژه‌های معنابخش مانند متن‌ها، کارهای هنری و اصطلاحات فرهنگی مختلف بیان می‌شود و تفسیر این ابژه‌ها مبنایی برای تداوم زندگی اجتماعی است. بنابراین علوم انسانی نه به روش‌های علوم فیزیکی بلکه به هرمنوتیک نیاز دارد. به علاوه این علوم، نه به نظریه دانش مرتبط با تبیین علی، بلکه به دانش معرفت‌شناسی تفسیری نیازمند است (Education, 2014: 375). اما اریک دونالد هرش اندیشمندی است که بیشترین نقش در بسط هرمنوتیک روشی را ایفا کرده است. هرش، متفکری آمریکایی، متولد ۱۹۲۸ و از مدافعان سرسخت عینی‌گرایی در تفسیر متون است. تاکید هرش بر امکان ارائه فهم عینی از متن و لزوم دستیابی به فهم معتبر و وجود معیارهایی برای تشخیص تفسیر معتبر از نامعتبر، او را در مقابل تمایلات نسبی‌گرایانه و شکاکیت تفسیری قرار می‌دهد (حقیقت، ۱۳۸۸: ۶۶۴ - ۶۶۳). هرش نخستین رساله تمام عیار به انگلیسی نوشته در علم هرمنوتیک عام را در ۱۹۶۷ و با عنوان «اعتبار در تفسیر» منتشر کرد. او مدعی شد که نیت مولف باید معیاری باشد که به وسیله آن اعتبار یا صحت هر «تاویل» (توضیح معنای لفظی عبارتی) سنجیده شود. علم هرمنوتیک در نزد هرش دگر نظریه فهم نیست؛ منطق عبارت بخشی است. این نظریه‌ای است که به وسیله آن می‌توان گفت، «این همان چیزی است که مولف از گفتن آن مقصود داشته، و نه آن». او می‌گوید که برای معین ساختن معنا، قاعده یا معیار همواره باید نیت مولف باشد. دوم آنکه، برای عینی ساختن این معنا، باید تکرار پذیر و بی‌تغییر باشد (پالمر، ۱۳۷۷: ۷۵، ۷۰). گرچه هدف هرش در «اعتبار در تفسیر»، ارائه ابزاری برای اعتبار تفسیرهای فردی متون ادبی، ذکر شده

است، اما مشخص است که او تلاش می‌کند بر مبنای این استدلال که هر نوع تلاش تفسیری باید برای فهم نیت مولف باشد، با نوانتقادگرایی مقابله کند. هرش این مفهوم را مطرح می‌کند که معنای متن چیزی است که نویسنده‌اش آن را باور منطقی می‌نامد (Blue, 2001: 254). او حتی گامی رو به جلو نهاده و ادعا می‌کند زمانی که مولف از فرایندهای تفسیری، ذهنی‌گرایی و نسبی‌گرایی بیرون رانده می‌شود، هیچ قاعده کافی برای ارزیابی اعتبار یک تفسیر وجود ندارد. بنابراین او خواستار قیام به نفع معنای مدنظر مولف است (Hirsch, 1967: 3 - 5). حقیقت آن است که درباره هر پدیده مشخصی فقط یک نوع تفسیر وجود دارد و فقط این نوع تفسیر است که می‌تواند درباره مفهوم ساده و کاربردی هر اصطلاحی اعتبار داشته باشد (Hirsch, 1967: 27). بنابراین هرش امیدوار است با نشان دادن این موضوع که اگر معنا مشخص است، پس باید با نیت مولف همسان باشد، معنای معین و قصد مولف را بیان کند. به همین دلیل، او معتقد است که نیت مولف و معنای متنی وجود دارد که یکی است و تنها با شناخت این نیت است که می‌توانیم به فهمی قطعی و یکسان درباره متن دست یابیم (Tatar, 1998: 43).

این نگرش به معنای متن، بحث اصلی هرمنوتیک قرن بیستم میان هرش و هانس گئورگ گادامر را شکل داده است و دیدگاه هرش به تفسیر به عنوان امری عامدانه شناخته می‌شود، زیرا او قصد نویسنده را معیار متن قرار می‌دهد. براساس این معیار، هرش و پیروان آمریکاییش، پی‌دی. جول^۱ و اس. ناپ^۲ بر این باورند که مواجهه گادامر با تفسیر، هویت متن را تضعیف کرده و امکان تفسیر عینی و معتبر را متزلزل می‌کند. به عبارت دیگر، این سه اندیشمند به دلیل اتکا به نیت مولف به عنوان یک استاندارد مطلق (حقیقت) برای تفسیر صحیح است که معتقدند دیدگاه گادامر براساس نسبی‌گرایی شکل می‌گیرد (Tatar, 1998: 5).

۲. جهانی شدن یا جهانی سازی؟

هرمنوتیک روشی، ابزاری برای فهم بسیاری از تحولات و مفاهیم علوم انسانی فراهم می‌کند. یکی از این مفاهیم که در دهه‌های اخیر به کانونی برای مباحثه و مناظره میان تحلیلگران تبدیل شده، جهانی شدن^۳ است. تفکیک نظریه‌ها و دیدگاه‌ها درباره واژه جهانی شدن، چندان آسان نیست، ولی

1 - P.D. Juhl

2 - S. Knapp

3 - Globalization

تقسیم‌بندی دیوبند هلد^۱ و مک گرو^۲، درباره نگرش‌ها به جهانی شدن از اجماع گسترده‌ای میان اندیشمندان این حوزه برخوردار است. بر اساس دیدگاه هلد و مک گرو، سه طیف متفاوت در این عرصه قرار دارند: جهان‌گرایان افراطی، شک‌گرایان و تحول‌گرایان. از منظر جهان‌گرایان افراطی، جهانی‌شدن حقیقت زندگی معاصر ماست که بر فرهنگ، اقتصاد، سیاست و تکنولوژی تأثیر به‌سزایی بر جای گذاشته است. پیامدهای جهانی کاملاً آشکار است و ما می‌توانیم آن‌ها را به صورت عینی مشاهده کنیم. جهان‌گرایان بر کاهش قدرت دولت‌ها در عصر جهانی‌شدن تأکید می‌کنند و به فرجه شدن نقش نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل عنایت دارند. نظریه پردازانی همچون کنث والتز^۳ و کراسنر^۴ در گستره مکتب شک‌گرایان قرار می‌گیرند. از دید آنها، دگرگونی‌های بنیادین در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگ جهانی به وجود نیامده، دولت – ملت‌ها همچنان بازیگران اصلی صحنه جهانی هستند، توانایی‌های نظامی و سیاسی همچنان بر مؤلفه‌های اقتصادی برتری دارد و وابستگی متقابل میان جوامع پدیده تازه و نوینی نیست (Savigny&Marsden,2011:250).

اما طیف سوم هم وجود دارد که معمولاً از واژه جهانی سازی استفاده می‌کنند. هلد و مک گرو این گروه را بدبین‌گرایان می‌نامند، زیرا جهانی شدن را پروژه‌ای از سوی غرب و در راستای گسترش و نفوذ سلطه آن بر جهان تلقی می‌کنند. پسا‌ساختارگرایان، نظریه پردازان انتقادی مانند رابرت کاکس^۵ و رابینسون^۶ و نوما رکیست‌های روابط بین‌الملل در حلقه بدبین‌گرایانی قرار می‌گیرند که به جهانی سازی باور دارند. از دید بدبین‌گرایان، جهانی شدن اقتصاد موجب نابرابری‌های زیادی شده و عده کمی از این روند بهره می‌برند. جهانی‌شدن، امپریالیسم نظام سرمایه داری است که در پی سود بیشتر و بهره‌کشی از جوامع فقیر است. در این فرایند، نهادهایی چون سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، خواسته‌های شرکت‌های چندملیتی و نظام‌های سرمایه داری را برآورده می‌کنند و بر شدت نابرابری و تبعیض می‌افزایند. این دیدگاه شک‌گرایانه معتقد است که به جای تقسیم کار بین‌المللی، فاصله شمال و جنوب عمیق‌تر شده است.

پسا ساختارگرایی از مکاتبی است که به مفهوم جهانی سازی باور دارد. پسا ساختارگرایان بر

1 – David Held

2 – Anthony McGraw

3 - Kenneth Waltz

4 - Stephen D. Krasner

5 - Robert W. Cox

6 - Ronald Robinson

اساس تحلیل گفتمانی، می‌کوشند تا فرضیه‌های پیشین دربارهٔ جهانی شدن را به چالش بطلبند و آن را تابع یک مشکل ذهنی قرار دهند (Foucault, 1979:185). در حالی که دیگر روایت‌ها معتقدند که شرایطی برای وجود یا عدم وجود جهانی شدن وجود دارد یا به شروع دوره‌ای از جهانی شدن یا بین المللی‌گرایی باور دارند، پسا ساختارگرایان معتقدند که هیچ واقعیتی به جز از طریق گفتمان شکل نمی‌گیرد و بنابراین جهانی شدن چیزی است که ما تصور می‌کنیم و بیان می‌کنیم. آن چه ما دربارهٔ جهانی شدن تصور می‌کنیم از خود جهانی شدن مهم‌تر است. جهانی شدن آن اندازه هم به واسطه واقعیت‌های مادی وجود ندارد، بلکه گفته شده است تا به وجود آید. آگاهی از فرایند جهانی شدن بر شیوه عملکرد دولت‌ها، شرکت‌ها و افراد تاثیر دارد. هنگامی که گفتمان‌های نئولیبرال درک شود، دولت‌ها و شرکت‌ها همگام با این عمل خواهند کرد (Martel, 2010, 37). بر این اساس همه فعالیت‌های ما در چارچوب گفتمان نئولیبرال شکل می‌گیرد. اخباری که از رسانه‌ها پخش می‌شود، مارک لباسی که تبلیغ می‌شود، روزنامه‌هایی که ما می‌خوانیم و کنسرت‌هایی که به تماشای آن می‌نشینیم همه بر آمده از چارچوب گفتمانی مسلط در عصر جهانی شدن است. این گفتمان به قدری فراگیر و قدرتمند است که حقیقت مطلوب خود را در اذهان ما جای می‌دهد. پسا ساختارگرایان بر این باورند که لیبرالیسم با طرح گفتمان جهانی شدن تک صدایی را در سراسر دنیا فراگیر کرده و به سرکوب خرده گفتمان‌ها و خرده فرهنگ‌ها می‌پردازد.

نظریه پردازان انتقادی نیز در انتقاد از فرایند جهانی شدن بر ساختار و نهادهای موجود و روابط نابرابر شمال - جنوب تاکید کرده و آن را در راستای حفظ وضع موجود تلقی می‌کنند: نظریه پردازان انتقادی با الهام از آدورنو^۱ و هور کهایمر^۲ از مکتب فرانکفورت، جهان را نه فقط در حال یک دست شدن، بلکه به طور ویژه در حال آمریکایی شدن می‌بینند. جهانی شدن به‌عنوان تسلط امپریالیسم فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به وسیله شرکت‌هایی مانند مک دونالد^۳، کمپانی والت دیزنی^۴ و مایکروسافت^۵ تلقی شده است. در این فرایند، فرهنگ به چیزی بیش از یک کالا تبدیل نمی‌شود تا خرید و فروش شود. نظریه پردازان انتقادی خاطر نشان می‌کنند که جهانی شدن نه تنها فرصت‌ها و انتخاب‌های بیشتری را ایجاد نمی‌کند، بلکه فرصت‌های کمتری نیز فراهم می‌کند. برای مثال

1 - Theodor W. Adorno

2 - Max Horkheimer

3 - McDonald's

4 - The Walt Disney Company

5 - Microsoft Corporation

رسانه‌ها در هم آمیخته می‌شوند همان‌گونه که اخبار بین‌المللی کل رقیبان را می‌خرد و استفاده از زبان انگلیسی به عنوان زبان تجارت، دانش و ارتباطات، غرب و نخبگان آن را مسلط می‌کند. بنابراین جهانی سازی به یک نوع تفکر باور دارد و درصدد است الگوی فکری لیبرال سرمایه داری را جهان شمول کند. در این پروژه، روایت‌های دیگر که با روایت نظام سلطه ناسازگار یا متفاوت هست، به حاشیه رفته یا سرکوب می‌شود. پروسه جهانی سازی همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی و اجتماعی را شامل می‌شود. برای مثال، در عرصه تکنولوژی، شرکت‌های بزرگ اپل^۱، مایکروسافت، فیسبوک^۲، گوگل^۳ و آمازون^۴ که همگی آمریکایی‌اند، بر دنیای تکنولوژی سیطره یافته و رقبایشان را از صحنه خارج می‌کنند. تبلیغات رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی به نفع شرکت‌های عظیم غربی و عمدتاً آمریکایی است تا همه چیز به نام جهانی شدن و به کام آمریکایی شدن تمام شود.

در عرصه فرهنگ و سینما، هالیوود تیلور و مظهر جهانی سازی است که بر ذهن‌ها و تفکرات انسان‌ها در سراسر جهان حکومت می‌کند و می‌کوشد، محصولاتش را الگو و استاندارد برای همه معرفی کند. آن چه سینمای هالیوود تولید می‌کند، در راستای تفوق فرهنگ لیبرال سرمایه داری و آمریکایی است تا همه را به پذیرش پوشش غربی، تماشای فیلم‌های آمریکایی و استفاده از محصولات اپل، گوگل، نایکی^۵، مک دونالد، کوکاکولا^۶، پپسی^۷، موسیقی راک^۸، زبان انگلیسی، سی ان ان^۹، کمپانی والت دیزنی، و مایکروسافت ترغیب کنند. بر مبنای جهانی سازی است که ارزش‌های لیبرال سرمایه داری معیار و مبنای انتخاب انسان‌ها شده و همه ابعاد زندگی بشر کالایی و مادی می‌شود.

1 - Apple

2 - Facebook

3 - Google

4 - Amazon

5 - Nike

6 - Coca-Cola

7 - Pepsi

8 - Rock Musical

9 - CNN

۱,۲. خاستگاه نظری جهانی سازی

جهانی سازی و آمریکایی شدن شدن منبعث از نظریه‌هایی است که غرب و آمریکا را برتر از هر تمدن و دولتی می‌خوانند و به جهان شمولی ارزش‌های لیبرال سرمایه‌داری باور دارند. اساساً می‌توان سه نظریه استثناگرایی آمریکا^۱، پایان تاریخ^۲ و جنگ تمدن‌ها^۳ را خاستگاه تفسیری تک بعدی از جهانی شدن تلقی کرد. تفسیری که سلطه و هژمونی آمریکا در عصر جهانی شدن و هزاره جدید را توجیه می‌کند. استثناگرایی آمریکا، از مصادیق بارز جهانی سازی است که می‌توان آن را بر مبنای هرمنوتیک روشی تحلیل کرد. در دو قرن گذشته، برجسته‌ترین آمریکایی‌ها، ایالات متحده را به عنوان «امپراتوری آزادی^۴»، «شهر درخشان بر روی تپه^۵»، «بهترین امید زمین^۶»، «رهبر جهان آزاد^۷» و «ملتی حیاتی^۸» توصیف کرده‌اند. این صفات، که بیانگر «استثناگرایی» آمریکاست فرض می‌گیرد ارزش‌ها، نظام سیاسی و تاریخ این کشور منحصر به فرد است و ارزش‌های جهان شمول را محقق می‌کند. به علاوه، باورمندان به استثناگرایی ایالات متحده به این نکته اشاره می‌کنند که مقدر شده است آمریکا نقشی مثبت و منحصر به فرد در سطح جهانی ایفا کند (Walt, 2011). منبع مقاله وب سایت فارین پالیسی است و صفحه ندارد.

در چارچوب این نگرش استثناگرایی است که بیل کلیتون رئیس جمهور سابق آمریکا باور داشت که وجود این کشور برای برقراری روابط سیاسی با ثبات ضروری است و ساموئل هانتینگتون^۹، استاد پیشین دانشگاه هاروارد معتقد بود که اولویت آمریکا تمرکز بر آینده آزادی، دموکراسی، اقتصاد آزاد و نظم بین المللی در جهان است. به همین منوال، مایکل هرش در کتابش با عنوان «جنگ با خودمان» نوشت که نقش جهانی آمریکا بزرگترین هدیه‌ای است که جهان به درازای قرنهای بسیار و شاید در همه تاریخ، دریافت کرده است (Walt, 2011). استثناگرایی ایالات متحده آمریکا، بر تاریخ و سرنوشت منحصر به فرد این ملت تاکید می‌کند و چنین باوری مبتنی بر روایتی از الهامات الهی است که این کشور به سوی عدالت و آزادی گام بر می‌دارد. در این روایت، خدا در پیشگوئیش

1 - American Exceptionalism

2 - The End of History

3 - The Clash of Civilizations

4 - empire of liberty

5 - shining city on a hill

6 - the last best hope of Earth

7 - the leader of the free world

8 - the indispensable nation

9 - Samuel P. Huntington

آمریکا را تاسیس کرد تا جهان را به سوی آزادی‌های مدنی و مذهبی هدایت کند. به بیان دیگر، استثنائگرایی آمریکا، اولین و مهمترین تاریخ جمعی است (Van Engen, 2018). مقاله در وب سایت منتشر شده و صفحه ندارد. با تأسی از چنین دیدگاهی بود که جرج دبلیو بوش^۱، اعلام کرد که سیاست ایالات متحده آمریکا است که با هدف پایان دادن به حکومت‌های استبدادی از گسترش جنبش‌ها و نهادهای دموکراتیک در هر کشور و فرهنگی حمایت کند. نظریه پایان تاریخ از دیگر مبانی جهانی سازی و آمریکابیزه شدن جهان است. فرانسیس فوکویاما، اندیشمند نامدار آمریکایی در سال ۱۹۸۹ با طرح این نظریه ریشه‌های تفسیری معین و مشخص از تحولات جهانی ارائه کرد. او پایان تاریخ را چنین تعریف می‌کند:

«آن چه احتمالاً مشاهده خواهیم کرد، صرفاً پایان جنگ سرد یا گذار از دوره‌ای تاریخی خاص بعد از جنگ سرد نیست، بلکه به معنای پایان تاریخ است: نقطه پایانی ایدئولوژیک بشر و جهان شمول شدن لیبرال دموکراسی به عنوان شکل نهایی حکمرانی انسان» (Fukuyama, 1989: 16). به باور فوکویاما، سنت‌های لیبرال دموکراسی، در صد سال گذشته با وجود افزایش سیستم‌های جایگزین حکمرانی، توانسته‌اند جایگاه‌شان را حفظ کنند. دولت لیبرال دموکرات، حکومت‌های استبدادی، فاشیسم و کمونیسم را پشت سر گذاشته است. در واقع، می‌توان گفت لیبرال دموکراسی به طور فزاینده‌ای به انتخاب سیستم‌های سیاسی برای همه ملت‌ها تبدیل شده است. لیبرال دموکراسی دقیقاً به معنای وجود الگوی دموکراسی در ایالات متحده آمریکا نیست، اما می‌تواند خودش را به شیوه‌های متفاوت نشان دهد. مهمترین جنبه‌های تشکیل دهنده لیبرال دموکراسی عبارتند از: آزادی بیان، انتخابات آزاد و عادلانه و تفکیک قوا. به اعتقاد فوکویاما هیچ تناقضی در زندگی انسان وجود ندارد که بواسطه لیبرال دموکراسی قابل حل نباشد یا به طور کلی، هیچ ساختار سیاسی و اقتصادی جایگزین دیگر وجود ندارد که راه حل‌هایی مانند نیاز به آزادی، حفاظت و حقوق بشر ارائه دهد (Macintosh, 2015). مقاله در وب سایت منتشر شده و صفحه ندارد. بنابراین با تکیه بر امکانات هرمنوتیک روشی می‌توان گفته فوکویاما را این طور تحلیل کرد که یک معنا و مفهوم صحیح از شیوه حکمرانی وجود دارد و دیگر سیستم‌ها و نظام‌های سیاسی را شکست خورده و ناکام می‌داند. در نگاه فوکویاما، سیستم‌های متکثر، معنایی ندارد و تنها لیبرال دموکراسی است که باید به انتخاب و چاره‌نمایی همه مشکلات بشر تبدیل شود. این تفسیر فوکویاما، دقیقاً با دیدگاه‌های شلاپرماخر، دیلتای و هرش همسان است که نسبی‌گرایی و تکثر تفسیرها از متون را موجب آشفتگی و کج

فهمی نیت مولف می‌دانند. فوکویاما نیز، با نگرشی مطلق و کلی‌گرای، تفسیرهای دیگر از سیستم حکمرانی را رد کرده و لیبرال دموکراسی را تنها ایده نجات بخش انسانها می‌داند.

نظریه برخورد تمدن‌های ساموئل هانتینگتون ضلع سوم است که در عصر جهانی شدن، درصد توجه سلطه غرب و آمریکا در مقابل رقبا دیرین و جدید است. به اعتقاد او، نبرد اصلی در دوران بعد از جنگ سرد، نبرد بین تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست:

«فرضیه من این است که منبع اصلی منازعه در دنیای جدید، لزوماً اقتصادی یا ایدئولوژیکی نیست. تقسیم‌بندی‌های عمده میان نوع بشر و منبع اصلی منازعه، فرهنگی است. دولت - ملت‌ها قدرتمندترین بازیگران در عرصه جهانی باقی خواهند ماند، اما درگیری‌های اصلی در سیاست جهانی میان ملت‌ها و گروهی از تمدن‌های مختلف اتفاق می‌افتد. برخورد تمدن‌ها بر سیاست جهانی غالب می‌شود. خطوط گسل بین تمدن‌ها، خطوط نبرد در آینده است» (Huntington, 1993). منبع مقاله وب سایت فارین است و صفحه ندارد.

هانتینگتون باور دارد که هویت‌های مذهبی و فرهنگی منبع اصلی منازعه در جهان بعد از جنگ سرد است و از چند تمدن نام می‌برد: تمدن غربی، آمریکای لاتین، جهان ارتدوکس (شامل اتحاد جماهیر شوروی سابق، یوگسلاوی سابق و بلغارستان، قبرس، یونان و رومانی)، جهان شرق که تلفیقی از تمدن‌های ژاپنی، هندو، چینی و بودایی است، تمدن آفریقایی و تمدن جهان اسلام. در میان این تمدن‌ها، تمدن چینی بواسطه و مهم‌تر از آن تمدن اسلامی رقیب اصلی تمدن غرب‌اند و برتری و سلطه غرب را به چالش می‌طلبند.

در واقع، هر سه نظریه استثناگرایی آمریکا، پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها، راهکارهایی برای تداوم سیطره و سلطه غرب و آمریکا در عصر جهانی شدن ارائه می‌دهند. به باور این نظریه‌ها، ایالات متحده آمریکا ماموریتی الهی دارد تا رهبری دیگر نقاط دنیا را برعهده داشته باشد. این باور، روایتگر مفهوم جهانی سازی است تا همه فرهنگ‌ها، همه علم‌ها و همه آموزه‌های فکری و تولیدات اقتصادی و نظام‌های سیاسی منقاد و مطیع اندیشه آمریکایی، ذهن آمریکایی و سیستم آمریکایی باشند و ارزش‌های بومی و محلیشان را کنار گذارند. جهانی سازی به شدت توسط لیبرال سرمایه داری و آمریکا دنبال می‌شود، زیرا یک روایت و یک تفسیر از جهانی شدن را می‌پذیرد و تفسیرهای دیگر را رد یا سرکوب می‌کند. در نگاه جهانی سازی، استثناگرایی آمریکا تنها روایت منطقی، معقولانه و صحیح است و دیگر روایت‌ها نامعتبر قلمداد می‌شود. هر فهمی از جهانی شدن، اگر در چارچوب نگاه آمریکایی و تصدیق استثناگرایی آن و برتری لیبرال دموکراسی و تمدن غرب باشد، معتبر و

منطقی است و این همان نگرشی است که منتقدان آن را جهانی سازی می‌نامند. این پروسه، آمریکا را استثنایی می‌داند که رهبر جهان آزاد است و درصدد گسترش و تحمیل قرائتی واحد (لیبرال سرمایه داری) به دنیای معاصر است. قرائتی که زمینه‌ساز سلطه غرب و آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد است.

فرهنگ سلطه در عصر جهانی شدن، با استفاده از شرکت‌های بزرگ و ثروتمند، به همگن سازی جهان با فرهنگ آمریکایی و استثنانگرایی این کشور می‌کوشد. چنان که واژه «مک دونالدیزاسیون»^۱ به یکسان سازی جوامع از طریق شرکت‌های چندملیتی اشاره دارد و به عنوان آمریکایی شدن کل جهان تفسیر می‌شود. بر همین اساس، منتقدان از تاثیر جهانی فرهنگ آمریکایی ناخرسندند و تاکید می‌کنند که هالیوود، مک دونالد، «کنتاکی»، کوکاکولا، نایکی، «لوئیس آ»، دیزنی لند و اخیراً یاهو، مایکروسافت، گوگل و موتورولا، شرکت‌ها و فرهنگ‌های خارج از مرکز را ریشه‌کن می‌کنند (Daghrir, 2013: 19). فعالان ضدجهانی شدن نیز شرکت‌های مک دونالد، دیزنی لند و کوکاکولا را به عنوان کارگزاران جهانی سازی یا امپریالیسم فرهنگی توصیف می‌کنند. از این رو، منتقدان تاکید می‌کنند که جهانی شدن چیزی بیش از تحمیل فرهنگ آمریکایی بر کل جهان نیست (Daghrir, 2013: 19). حتی حامیان جهانی شدن مانند توماس فریدمن^۲، مقاله نویس مشهور نیویورک تایمز، باور دارد که جهانی شدن، جهانی سازی و نماد فرهنگ آمریکایی است: جهانی شدن چهره مشخص آمریکایی دارد: لباس میکی موس^۳ می‌پوشد، همبرگر بیگ ماوس^۴ می‌خورد، کوکاکولا و پیسی می‌نوشد، از تکنولوژی ای.بی.ام و لپ تاپ اپل و ویندوز استفاده می‌کند. به علاوه، در بیشتر جوامع، مردم نمی‌توانند قدرت، فرهنگ، صادرات، و هجوم فرهنگی آمریکایی را تشخیص دهند و همه آنها یک جا بسته‌بندی شده است (Friedman, 1998: 7) لوموند دیپلماتیک با انتقاد از این انحصارگری و قرائتی واحد از جهانی شدن، آن را چهره نوی امپریالیسم ایالات متحده آمریکا توصیف می‌کند: هژمونی آمریکا، فرهنگ و ایدئولوژی را هم شامل می‌شود و سلطه آن به سطح نمادین گسترش یافته است. چیزی که ماکس وبر آن را سلطه کاریزماتیک می‌نامد. صنایع فرهنگی

1 - McDonaldization

2 - Kentucky Fried Chicken

3 - Levis

4 - Thomas L. Friedman

5 - Mickey Mouse

6 - Big Mouth Burgers

آمریکا، تصورات ما را تسخیر می‌کند. امپراتوری آمریکا، استاد نمادها و اغواگری است. آمریکا دیگر نمی‌خواهد با زور ما را تسلیم کند. نیازی به صدور دستورات ندارد، زیرا ذهن و ایده‌های ما را اشغال کرده و ما به تسلیم رضایت داده‌ایم (Ramonet, 2000: 8-9).

۳. مواجهه آمریکا با انقلاب اسلامی در عصر جهانی شدن

انقلاب اسلامی با به چالش طلبیدن آموزه‌های سرمایه داری، بر خلاف تفسیر غرب و آمریکا، که تفسیری تک بُعدی از مفهوم جهانی شدن (جهانی سازی) دارند، نگرشی چند بُعدی و کثرت گرایانه به جهانی شدن داشته و به تعاملی عزت‌مندانه و سازنده با دیگر ملت‌ها و فرهنگ‌ها می‌اندیشد.

۳.۱. مبارزه انقلاب اسلامی با نظام سلطه

در مواجهه با طوفان سلطه غرب و آمریکا، جمهوری اسلامی ایران از محدود نظام‌هایی است که رویه مقاومت را در پیش گرفته و تفسیر معین و تک بُعدی غرب از جهانی شدن را به چالش طلبیده است. از این منظر، انقلاب اسلامی واکنشی به سیطره مدرنیسم و مظاهر فرهنگ غرب در ایران بود. از این زاویه انقلاب ۱۳۵۷ اساساً انقلابی برای مقابله با خصلت جهان شمولی فرهنگ و تمدن غرب بود. رهبران انقلاب اسلامی نیز از آن رو با آمریکا مخالف بودند که آن را مظهر سلطه ارزش‌های غربی و استعمار گرایانه می‌دانستند (قهرمانپور، ۱۳۸۳: ۷۶). رهبر جمهوری اسلامی ایران نیز یکی از برجسته‌ترین اولویت‌ها و آرمان‌های سیاست خارجی دولت را «مبارزه با نظام سلطه تک قطبی و امپراتوری نظام سلطه جهانی» اعلام داشته است. به باور این گفتمان، ساختار نظام بین الملل استوار بر زور و ستم و برآیند الزامات و وابستگی‌های پس از جنگ جهانی دوم است و در شرایط کنونی گویا و کارساز نیست (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۸۷ - ۸۶). پس باید قرائت انحصارگرایانه نظام سلطه را شکست و در مقابل آن مقاومت کرد: «منشا این ستم‌ها کجاست؟ منشا، نظام سلطه است؛ منشا، وجود دو قطب سلطه گر و سلطه پذیر است. همچنان که اگر سلطه گر وجود نداشته باشد، نظام سلطه از بین خواهد رفت، اگر سلطه پذیر هم سلطه دشمن و سلطه گر را نپذیرد، باز این نظام به هم خواهد خورد. اینجاست که تکلیف تکلیف ملت‌هاست؛ در میان ملت‌ها هم، تکلیف، تکلیف نخبگان است، نخبگان سیاسی، نخبگان فرهنگی» (سخنرانی آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۹۱/۳/۲۹).

مطالعه نگرش‌های مختلف مقاومت در مقابل سلطه در قرن بیست و یکم بیش از هر چیز با فرایند جهانی شدن در هم آمیخته است. جهانی شدن با طرح یکسان سازی جهانی در پی گسترش الگوهای مشترک مصرف و آرزوهای مشترک است (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۷: ۱۹۶). نگرشی که

در چارچوب نظام سلطه بسط یافته و سعی می‌کند استثنائگرایی آمریکا را الگویی واحد برای همه جهانیان معرفی کند. اما قرائت متضاد با این دیدگاه مانند قرائت انقلاب اسلامی، با جهانی سازی و الگوی سلطه مخالف است و آن را غارت گرایانه و سرکوب کننده می‌داند. بدین سان، ایران اسلامی رهبری اردوگاه جدیدی از سلطه ستیزان را برعهده گرفته و به گونه‌ای روابط بین الملل بر پایه‌های جدید را استوار کرده که چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ محتوایی و مفهومی، با آن چه در ادبیات علوم سیاسی و روابط بین الملل مرسوم است، شباهتی ندارد. با توجه به این تحول مهم و تحولات پس از آن در این نگرش، پارادیم برخورد با سلطه مطرح می‌شود (محمدی، ۱۳۸۸: ۵۴).

۳،۲. مخالفت انقلاب اسلامی با جهانی سازی و آمریکایی شدن

برای آمریکا، جهانی شدن، پروژه‌ای است که فقط یک معنا دارد و نه هر معنایی. اما انقلاب اسلامی این تفسیر تک معنایی نظام سلطه را بر نمی‌تابد و به معنای نامعین و تفسیرهای متفاوت درباره جهانی شدن قائل است. آمریکا، معنا و مفهوم جهانی شدن را در جهان شمولی زبان انگلیسی، مک دونالد، اپل، مایکروسافت، کوکاکولا، گوگل و فیسبوک و توییتر، دیزنی و آمازون می‌داند، ولی انقلاب اسلامی به تنوع زبان‌های مختلف و شرکت‌های فن آوری و غذایی و پوشاک در عصر جهانی شدن معتقد است تا سنت آمریکایی شدن به امری ثابت در اذهان ملت‌ها تبدیل نشود.

فرهنگ آمریکایی در پی دستیابی به رهبری ایدئولوژیک جهانی است. این فرهنگ در بستر روشنگری اروپایی شکل گرفته، ولی امروزه تفسیری کاملاً آمریکایی پیدا کرده است. فرهنگ آمریکایی، نگاه تک بعدی یا مادی به انسان دارد. بر این پایه، در حوزه رهبری ایدئولوژیک آمریکایی، همه تجزیه و تحلیلها در حیطه فناوری مادی صورت می‌گیرد و همه دلمشغولی‌ها، محدود به بهینه سازی و بهره‌وری این دنیایی است. به علاوه، رهبری ایدئولوژیک یا هژمونیک آمریکا، به معنای محدودسازی انتخاب برای غیر آمریکایی بوده و به همین دلیل، فرهنگ آمریکایی، نقش پالایشگاهی پیدا می‌کند. در این صورت، تنها اوست که تعیین می‌کند چه چیزی خالص و درست و یا نادرست و ناخالص است. این سلطه‌جویی فرهنگی با موانعی چون فرهنگ انقلاب اسلامی مواجه است که درصد ایفای یک نقش جهانی بر اساس دو پایه مادیت و معنویت است. جدال بین این دو فرهنگ جهان نگر، از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شده و با طرح پروژه جهانی سازی شدت یافته است (دهشیار، ۱۳۷۹: ۴۴۲).

بنابراین، در چارچوب جهانی سازی، غرب به دنبال غربی سازی فرهنگی جهان و ایران است. آنها درصددند از فرق سر تا ناخن پا، ایرانیان، فرنگی شوند، هر چه دارند، بر زمین بگذارند و هر چه

فرنگیها می‌گویند، گوش کنند. جهانی سازان غربی چنین القا می‌کنند که پیروی از فرهنگ غرب، تنها راه نجات یا دستیابی به توسعه است و از این رو، از ایرانی می‌خواهند در زندگی شخصی و اجتماعی، از آداب غربی استفاده کنند (شیرودی، ۱۳۸۳، ۳۲ - ۳۱).

در واقع، اگر اگر جهانی شدن یک پروژه باشد جمهوری اسلامی با آن مقابله می‌کند و معتقد است که این پروژه بیشتر ماهیت فرهنگی دارد و برای استحاله فرهنگی طراحی شده است. همان‌طور که مقام معظم رهبری از آن به عنوان شبیخون فرهنگی، تهاجم یا ناتوی فرهنگی تعبیر کردند و در ادبیات سیاسی از آن به عنوان «استحاله از درون» تعبیر می‌شود. که به نوعی به نابودی خرده فرهنگ‌ها منجر می‌شود. (دهشیری، ۱۳۹۶). منبع وب سایت جماران است و صفحه ندارد.

یکی از ابعاد جدال مقدس بین فرهنگ انقلاب اسلامی و فرهنگ جهانی سازان آمریکایی، معناسازی فرهنگی است. فرهنگ، گاه به یک نظام معنا دهنده، تعریف می‌شود. در این معنا، فرهنگ در پی کنترل دیگران است. برای کنترل دیگران، فرهنگ آمریکایی می‌کوشد ارزشهای همسو و همگن با آمریکا را در کشورهای اسلامی و ایران پدید آورد. در صورت تحقق این همسویی، تفسیر واحدی از پدیده‌های پیرامونی بین مردم و مسئولان دو کشور صورت می‌گیرد، و این، آغاز تأثیرگذاری و تأثیرپذیری فرهنگی است. یکی از راههای معناسازی فرهنگی، هویت‌زدایی فرهنگی است. مسخ تاریخی یا هویت‌زدایی تاریخی؛ یعنی پاکسازی گذشته افتخارآمیز و ایجاد بی‌تفاوتی نسبت به آینده، از ذهنیت یک ملت و محصور شدن و محصور کردن آن به زمان حال و به مسائل روزمره (= روزمرگی) است. ملت بی‌تاریخ یا برخوردار از گسل تاریخی، مجذوب ایده‌های دیگران می‌شود و بر پایه تفسیر غیر بومی، به ارزیابی حوادث می‌پردازد و خلاصه این که، در سه حوزه معرفت، قدرت و اخلاق، تن به پذیرش سلطه فرهنگی غرب می‌دهد (ره‌دار، ۱۳۸۱: ۱۹۱۶).

۳,۳. تعامل نقادانه انقلاب اسلامی با جهانی شدن

انقلاب اسلامی یک نوع تعامل نقادانه را در باب جهانی شدن در پیش گرفته است. در عین این که با جهان تعامل می‌کند ولی به نقد شرایط و ویژگی‌های نظام بین‌المللی می‌پردازد. بنابراین یک نوع فرایند دیالکتیکی وحدت‌گرایی در عین کثرت‌گرایی را از سوی جمهوری اسلامی مشاهده می‌شود و نیازی نیست که همیشه یک نوع روش دنبال شود. روش‌ها متکثر و آرمان‌ها واحد است. به همین خاطر جمهوری اسلامی یک رویکرد بینابینی را در بحث حقوق بشر اتخاذ کرده است. این رویکرد در میانه دو رویکرد جهان‌شمول انگار و جهان‌یکسان انگار از یک سو و رویکرد نسبی و ناهمگن قرار دارد؛ بدین معنا که در عین آن که شباهت را با اهمیت می‌داند تفاوت‌ها را ارج می‌نهد و گوناگونی را

وجهی جهانی شدن می‌داند زیرا که جهان عرصه تکثر است تا فرهنگ‌های مختلف بتوانند در عین حفظ هویت خود به داد و ستد منطقی با یکدیگر بپردازند (دهشیری، ۱۳۹۵: ۳۷ - ۳۶).

براساس این رویکرد جهانی شدن و تمدن جهانی دستاورد مشترک بشری بوده و تمایز و تنوع فرهنگی یکی از اصول اولیه آن هست و لذا بایستی از طریق همکاری و فعالیت مشترک در زمینه همسانی‌های تمدنی برای ضرورت زندگی بشر امروزی صحنه گذاشته و با همزیستی فرهنگی در زمینه بی‌همتایی و تنوع فرهنگی موجود زمینه مناسب برای گفت و گو و ارائه بدیل‌های مختلف به بشریت را فراهم ساخت (تاجیک و درویشی، ۱۳۸۳: ۶۱).

در مورد موضع انقلاب اسلامی در قبال جهانی شدن، بهترین گزینه «مدیریت تحول» است. بدین معنا که مقابله با روند جهانی سازی به دلیل قدرتمندتر بودن گروه‌های ذینفوذ در این روند و عمل کردن این انقلاب ضددموکراتیک در چارچوب ساختارهای ظاهراً دموکراتیک دشوار است. مضافاً آن که جنبه‌های مثبتی مانند فن آوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی و حمل و نقل نیز انکارناپذیر است. لذا نباید توصیفی کاملاً منفی در قبال جهانی شدن به دلیل ترس از لطمات احتمالی آن اتخاذ کرد. زیرا تلقی جهانی سازی به مثابه موج نوینی که از کانون اندیشه غربی پدیدار شده و به سان غول ترسناکی که در مسیر حرکت رو به جلو، اجزای ضعیف را زیرپای خود له می‌کند و همانند رودخانه سرکشی که سیلابش تهدیدی فراگیر برای جوامع ضعیف قلمداد می‌شود. لذا باید برنامه‌ریزی و پیش‌بینی ابزارها و راهکارهای ضروری برای جهت‌دهی به مسیر رود سرکش در مسیر مطلوب و در جهت تحقق آرمان‌های خود پرداخت. از این رو، به منظور، مدیریت تحول و ارتقای توان بازیگری انقلاب اسلامی در عرصه روابط بین الملل در عصر جهانی شدن به این راهکارها عمل کرد:

۱. بهره‌گیری از عنصر زمان که از آن به ترمواستراتژی

۲. اهمیت‌دهی به اندیشه ورزی

۳. اهتمام به همگرایی منطقه‌ای

۴. توجه به بازیگران غیرحکومتی (دهشیری، ۱۳۸۱: ۱۶۳ - ۱۶۱).

۳.۴. مخالفت انقلاب اسلامی با تفسیر تک بعدی آمریکا از جهانی شدن

ایالات متحده آمریکا، تفسیرهای متفاوت از جهانی شدن را غیرمنطقی و ناسازگار با معنای حقیقی آن می‌داند و هر کوششی برای مقابله با همه گستر شدن فرهنگ و استثناگرایی آمریکایی را رد و سرکوب می‌کند و در این راه از ابزارهای سخت و ایدئوویژیک به طور توأمان بهره می‌گیرد، چنان که

سوزان ناسل^۱ به تلفیق قدرت نرم و سخت (قدرت هوشمند) و جوزف نای به اهمیت قدرت نرم برای ماندگاری هژمونی آمریکا در عصر جدید باور دارند. اما انقلاب اسلامی، رجحان یک تفسیر صرفاً آمریکایی در عصر جهانی شدن را، فرو کاستن قرائت‌ها به یک معنا قلمداد می‌کند و چنین دیدگاهی را متأثر از هنجارهای نظام سلطه‌ای می‌داند که خود را محق و نسبت به دیگر هنجارها (شرقی، اسلامی) برتر می‌داند.

دیدگاه جمهوری اسلامی ایران در تعارض با نگاه آمریکاست، زیرا این بازیگر درصدد تحمیل رای و تفسیر مدنظر خود از مفاهیم جهانی است، سایر تفاسیر را نامعتبر می‌داند و به دنبال تسلط بر دیگران و حذف آن‌هاست. در واقع، این انحصارگرایی و خودمحوری معیارهای حقوق بشری غربی نسبت به مبانی بینشی، ارزش‌ها، قوانین و ساختارهای خود و نادیده انگاشتن سایر مکاتب فکری جهان، تداعی کننده هرمنوتیک روشی است که تنها معنای واحدی که مدنظر مولف است، معتبر می‌دانستند. این نوع طرز تلقی، مترادف جهانی سازی است تا جهانی شدن (علی حسینی، آقا حسینی و رضائی جعفری، ۱۳۹۳: ۱۲۸).

انقلاب اسلامی، با رد مفاهیم معین نظام سلطه و آمریکا، تأویل و تفسیر امر واحد را مساوی با سلطه پذیری و انقیاد در مقابل پروژه جهانی سازی می‌داند. دیدگاه انقلاب اسلامی به نظام سلطه متأثر از مبانی ایدئولوژیک آن هست، زیرا ماهیت، ایدئولوژی و بازتاب انقلاب اسلامی برخلاف ایدئولوژی‌های تک بعدی در سایر انقلاب‌های معاصر مانند تأکید بر لیبرالیسم در انقلاب فرانسه، سوسیالیسم در انقلاب روسیه، ناسیونالیسم در انقلاب الجزایر و غیره بوده است. این ایدئولوژی که بیان گر ارائه یک راه جدید در اداره کشورها و روابط خارجی آن‌هاست، توانسته در سالهای پس از پیروزی انقلاب، طرفداران بی‌شماری از توده‌های مردم تا نخبگان - حتی نخبگان سیاسی و در راس قدرت - در سراسر جهان بیابد. این امر چالش‌ها جدید در نقاط مختلف جهان برای غرب ایجاد کرده و به مرور زمان، بر شدت آن افزوده است (ملکوتیان، ۱۳۸۹: ۶۰).

چنین نگرشی، متفاوت با نوع مقاومت گروه‌ها یا شبه گروه‌های شکل گرفته در قرن ۲۱ است که فقط به دنبال احیای منافع گروه خود هستند. تفکر انقلاب اسلامی خود را داعیه‌دار حمایت از این‌ای بشر می‌داند.

۴. انقلاب اسلامی پیام آور رویکردی نو در عصر جهانی شدن

در حقیقت جمهوری اسلامی ایران، منش و شیوه جدیدی در جامعه بین الملل و افکار عمومی ایجاد کرد که طی آن سالها برای آمریکا و صهیونیسم جهانی دردرساز بوده است. موجی که در پی پیروزی انقلاب در جهان به وجود آمد، نظام‌های لیبرال دموکراسی و امپریالیستی را با واقعیت جدیدی به نام اسلام مترقی مواجه کرد که در ضمن پاسخگویی به نیازهای بشری براساس باور به معنویت، اندیشه‌های سیاسی مبتنی بر سکولاریسم را نیز نفی می‌کند و به ادیان، فرهنگ‌ها و کرامت انسان‌ها احترام می‌گذارد. این در حالی است که نظریه پردازانی چون فوکویاما در نظریه پایان تاریخ و یا هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها کوشیده بودند با تهدید نشان دادن تمدن اسلامی اساساً دین را نفی کنند. این دیدگاه‌ها که تماماً درصدد ساختن آینده نظام جهانی و افکار عمومی به دور از اندیشه‌های معنوی و دینی بوده است، ماهیت و خاستگاه ستیز با انقلاب اسلامی و چرایی مقابله با قدرت‌های استکباری با سیاست‌های ضدسلطه از سوی جمهوری اسلامی ایران را کاملاً آشکار می‌سازد (شفیعی فر و رحمتی، ۱۳۸۹: ۳۵ - ۳۴).

در واقع انقلاب اسلامی حامل، گفتمانی است که نگرش نویی در عصر جهانی شدن مطرح کرده است ولی غرب و آمریکا با طرح مفاهیمی مانند استثناگرایی، پایان تاریخ و جنگ تمدن‌ها، پیش فهم-هایی مقدم بر روح عینی تحولات ارائه می‌کنند و معانی مدنظرشان را در امتداد تاریخ به ذهن‌ها انتقال می‌دهند تا هر عمل ذهنی مبتنی بر باورها و انگاره‌های انسان تابع غرب و آمریکاگرایی باشد. در این فرایند، فهم انسان ثابت و معین است و وجود او در دایره هستی براساس متنی است که با پیش فرض‌های نظام سلطه در عصر جهانی شدن همساز است.

استثناگرایی آمریکا و پایان تاریخ و برخورد تمدن‌ها مظهر نظام سلطه‌ای است که می‌کوشد با جهان شمولی کردن ایده‌ها و آموزه‌های لیبرال دموکراسی، دیگر مکاتب و ملت‌ها را به پذیرش این اصل تک محوری و هژمونی آمریکایی وادار کند. اما در عصر جهانی شدن، مکتب‌ها، نظام‌ها و ملت-هایی هستند که تفسیر تک روایتی و انحصارگرایانه آمریکا را بر نمی‌تابند و معتقدند که همه ملت‌ها این حق را دارند که کالای خویش را در بازار جهانی شدن عرضه کنند و امکانات و ابزارهای موجود نباید تنها در کنترل غرب و نماینده اصلی آن یعنی آمریکا باشد. جمهوری اسلامی ایران به عنوان نظامی که ریشه در انقلابی مذهبی و مردمی دارد، روایت استثناگرایی آمریکا، را نگرشی تک بعدی، مطلق انگارانه و مشخص و معین می‌داند که دیگر جهان‌بینی و افق‌ها را سرکوب می‌کند و خود را تنها روایت معتبر، منطقی و عقلانی قلمداد می‌کند.

نتیجه گیری

نگاه دولت‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف به پدیده‌ها و تحولات اجتماعی زمینه‌ساز نوع مواجهه آن‌ها با دیگر همتایانشان است. جهانی شدن یکی از دگرگونی‌های مهمی است که عمدتاً بعد از جنگ سرد، ترسیم‌کننده فضای جدیدی از دنیای معاصر است. در این تحول شگرف، کشورها و فرهنگ‌های مختلف هر کدام به نحوی از انحاء می‌کوشند، آموزه‌ها و انگاره‌های مکتب خویش را استیلا دهند. در این میان، غرب و ایالات متحده آمریکا با تفسیری تک‌روایتی از جهانی شدن که به جهانی سازی شهره یافته است، درصددند بشر غربی و لیبرال سرمایه داری را پایان تاریخ و انسان واپسینی جلوه دهند که محور و معیاری برای همه جوامع باشد. آمریکا با قرائتی که سرکوب‌کننده قرائت‌های دیگر درباره جهانی شدن است، فرهنگ و کالای آمریکایی را آمال هر انسانی در هر جای تفسیر می‌کند تا سلطه غرب و لیبرال سرمایه داری را تداوم دهد.

این نوع نگرش آمریکایی به جهان که منبعث از اندیشه استثنانگرایی آمریکایی، پایان تاریخ و جنگ تمدن‌هاست، برتری فرهنگ و تمدن غربی را تنها الگوی صحیح و منطقی از تحولات عصر جهانی شدن تفسیر می‌کند و هر نوع چشم‌انداز متقابل و رقیب را نامعتبر جلوه می‌دهد. اما در زمانه‌ای که بیشتر سیستم‌های سیاسی و فرهنگی منقاد اندیشه آمریکایی و لیبرال سرمایه داری شده‌اند، انقلاب اسلامی با برساختن گفتمانی نو و تفسیری انتقادی از روایت غرب درباره جهانی شدن، به تکرر گفتمان‌ها و مکاتب و تعامل سازنده با جهان پیرامون باور دارد. این نگرش انتقادی به تفسیر تک‌معیاری غرب و آمریکا، با هر نوع سلطه و هژمونی مخالف است و جهانی شدن را عرصه‌ای می‌داند که همه کشورها و جوامع باید این حق را داشته باشند تا تولیدات فرهنگی و اقتصادی و آموزه‌های مکتب سیاسی شان را در فضایی برابر و همسان عرضه کنند و ساختارهای متصلب تفسیر تک‌روایتی از جهانی شدن را درهم شکنند.

هرمنوتیک روشی و امکانات آن می‌تواند رفتارها و کنش‌های هژمونیک آمریکا در عرصه جهانی شدن را به نحو مطلوب تشریح و تحلیل کند. زیرا آمریکا بر قرائتی از جهان پیرامون و روابط با دولتها تاکید می‌کند که امکان همکاری و تعاون در این چشم‌انداز وجود ندارد. تفکر آمریکایی، تفکری خود برترین و خودحقیقت بین است که با نگاه انقلاب اسلامی در تقابل و تضاد قرار می‌گیرد. آمریکا، انقلاب اسلامی و ایده‌های منبعث از آن را شالوده شکن نظام سلطه می‌داند و همواره کوشیده است، از بسط هنجارها و ارزشهای انقلاب اسلامی جلوگیری کند. روایت آمریکایی، روایتی خودمحور و سلطه جو است که تکرر ایده‌ها، هویت‌ها و هنجارها را بر نمی‌تابد و به انحاء مختلف درصدد حذف و

سرکوب آنهاست. اما انقلاب اسلامی بر وجود ارزش‌ها و هنجارهای متنوع و مختلف تاکید دارد و معتقد است که همه کشورها و فرهنگ‌ها می‌توانند کالای خویش را در بازار جهانی شدن عرضه کنند. ایده‌ای که به مذاق دولتمردان سلطه‌گر آمریکا خویش نمی‌آید و در چهل سال گذشته، مواجهه-ای خصمانه با جمهوری اسلامی ایران داشته‌اند.

در بیان و کلام دولتمردان آمریکایی، انقلاب اسلامی، تبلور ساختارشکنی نظم سلطه در نظام بین‌الملل است، زیرا چنین نظمی را متأثر از باورهای خودمحورانه آمریکا می‌داند که همه دولت‌های دیگر را ملزم به پیروی از آن می‌کند. اما انقلاب اسلامی با به ناقوس درآوردن زنگ‌های بیداری در میان ملل ستمدیده و استثمار شده و تقویت باورهای رهایی‌بخش، عقلانیت‌ابزاری و فهم واحد و تنگ‌نظرانه آمریکا از پدیده‌ها و تحولات جهانی را به چالش طلبیده است. چه آن که فهم آمریکایی از جهان، در پی شنیدن صداهای و درک دیگری نیست، بلکه از یک منظر و افق به فرهنگ‌ها و دولت‌های دیگر می‌نگرد و انقلاب اسلامی نیز پیامدهای چنین فهمی را بر نمی‌تابد. زیرا ماهیت این انقلاب، با ایدئولوژی و چشم‌انداز تک‌روایتی آمریکا در تقابل و تضاد قرار می‌گیرد و نگاهش بر وجه‌رهایی‌بخش و آزادگی از قیود نگاه و تفسیر خودمحورانه آمریکا معطوف است. این نگاه آمریکا به انقلاب اسلامی به گفت و گو و کنش‌های ارتباطی باور ندارد و بر مدار سلطه و زور بنا شده است. در واقع، هرمنوتیک روشی، امکاناتی فراهم می‌کند تا این نگرش منهای گفت و گو و همکاری از جانب آمریکا برملا شود. نگرشی که خود را تبلور حقیقت و راستی می‌داند و با پیش‌فرض‌ها و مبانی از پیش موجود، هر معرفت و تفسیر جدیدی را به حاشیه می‌راند. جمهوری اسلامی ایران نیز با آگاهی از این نظر و دیدگاه خودمحورانه و سودجو، نه تنها سلطه و برتری آمریکا را رد کرده است، بلکه با تولید و بسط باورها و ایده‌های رهایی‌بخش، الگویی برای ملت‌های جهان شده است و آموزه-های استثناگرایانه، لیبرال سرمایه‌داری و جنگ طلب و سلطه‌جوی آمریکا را به چالش طلبیده و بر حق حیات همه هنجارها، هویت‌ها و گفتمان‌ها در عصر جهانی شدن تاکید می‌کند.

منابع

۱. - احمدی، بابک. (۱۳۷۵)، «**حقیقت و زیبایی**»، درسه‌های فلسفه هنر، تهران: مرکز.
۲. - بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی. (۱۳۹۱). موجود در: <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=20049>
۳. پالمر، ریچارد ا. (۱۳۷۷). «**علم هرمنوتیک**»، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.

۴. -تاجیک، محمدرضا و درویشی فرهاد. (۱۳۸۳). «آرمان های انقلاب اسلامی در عصر جهانی شدن؛ چالش ها و واکنش ها»، *مجله جامعه شناسی ایران*، شماره ۳، صص ۱۷۱-۱۴۰. در روش APA نوشتن شماره صفحه اول و آخر مقاله ضروری است.
۵. -حقیقت، صادق. (۱۳۸۸)، «*هرمنوتیک و مطالعات اسلامی*» در *روش شناسی مطالعات اسلامی* به کوشش علی اکبر علیخانی و همکاران، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۶. -رهدار، احمد. (۱۳۸۱). «جهانی شدن و خروج از تاریخ»، *هفته نامه نگاه حوزه*، شماره ۹۰.
۷. دهشیار، حسین. (۱۳۷۹). «جهانی شدن: تک هنجاری طلبی ایالات متحده آمریکا»، *سیاست خارجی*، سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان، صص ۴۵۷-۴۳۷.
۸. -دهشیری، محمدرضا. (۱۳۸۱). «گفت و گو: انقلاب اسلامی در گستره جهان؛ محمدرضا دهشیری و امیر محمد حاجی یوسفی»، *اندیشه انقلاب اسلامی*، بهار، صص ۱۶۶-۱۴۷.
۹. -دهشیری، محمدرضا. (۱۳۹۶). «رویکرد انقلاب اسلامی به «جهانی شدن» رویکرد تمدنی است»، *خبرگزاری بین المللی قرآن*، موجود در: <http://iqna.ir/fa/news/3691801>
۱۰. -دهشیری، محمدرضا. (۱۳۹۶). «انقلاب اسلامی و جهانی شدن؛ از نظریه تا عمل»، *فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام*، شماره ۱۴، زمستان، صص ۵۷-۲۷.
۱۱. -دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۸۶). «*سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*»، تهران: سمت.
۱۲. شفیعی فر، محمدرضا و رحمتی، رضا. (۱۳۸۹). «سیاست تعاملی ضدسلطه»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، سال هفتم، شماره ۲۲، صص ۴۴-۱۱.
۱۳. -علی حسینی، علی، آقاحسینی، علیرضا و رضائی جعفری، محسن. (۱۳۹۳). «فهم هرمنوتیکی تقابل ایران و غرب در عصر جهانی شدن»، *فصلنامه جهانی شدن*، شماره ۱۵، تابستان، صص ۱۳۷-۱۰۱.
۱۴. -شیرودی، مرتضی. (۱۳۸۳). «تهدیدات پروژه جهانی سازی، با تاکید بر مساله ایران»، *رواق اندیشه*، شماره ۳۱، تیر، صص ۵۴-۴۳.
۱۵. -قهرمانپور، رحمان. (۱۳۸۳). «تحلیل تکوین گرایانه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۲۳، بهار، صص ۸۸-۷۱.
۱۶. -محمدی، منوچهر. (۱۳۸۸). «برخورد تمدنها یا برخورد با نظام سلطه (پارادایم جدید در روابط بین

- الملل)، «مطالعات انقلاب اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۶، بهار، صص ۴۲-۱۱.
۱۷. -ملکو تیان، مصطفی. (۱۳۸۹). «انقلاب اسلامی، نظام بین الملل و آینده غرب»، «مطالعات انقلاب اسلامی، سال هفتم، شماره ۲، بهار، صص ۶۶-۴۱.
۱۸. -یزدانی، عنایت ا... و تویسرکانی، مجتبی. (۱۳۸۷). «تحلیلی بر ژئوپولیتیک سلطه و نقش آن در عرصه قدرت ژئواستراتژیک قدرت‌ها»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۱۰.
19. -Blue, Scott. A. (2001). The Hermeneutic of E. D. Hirsch, JR. and its Impact on Expository Preaching: Friend or Foe?, JETS 44/2 (June 2001) 253-69. **available at:** http://www.etsjets.org/files/JETS-PDFs/44/44-2/44-2-PP253-270_JETS.pdf.
20. -Daghrir, Wassim, (2013), Globalization as Americanization? Beyond the Conspiracy Theory, *OSR Journal of Applied Physics* (IOSR-Jap) e-ISSN 2278-4861. Volume 5, Issue 2 (Nov-Des. 2013), PP 19-24.
21. -Forster, Michael N. hermeneutic, available at:
22. <http://philosophy.uchicago.edu/faculty/files/forster/HERM.pdf>
23. -Foucault, Michel (1979) Discipline and Punish. Harmondsworth: Penguin.
24. -Friedman, Thomas. (1998), "Commentary: Why Those Angry Men Want to Kill America", *The New York Times*, Aug. 25.
25. -Fukuyama, Francis (1989). "The End of History?", *The National Interest* (16), Summer, available at: https://www.embl.de/aboutus/science_society/discussion/discussion_2006/ref1-22june06.pdf.
26. -Hermeneutic, available at:
27. <https://en.oxforddictionaries.com/definition/hermeneutic>.
28. -Hermeneutics: Its Meaning, Nature and Scope, available at:
29. http://shodhganga.inflibnet.ac.in/bitstream/10603/35692/7/07_chapter1.pdf.
30. -Hirsch, Jr Eric Donald. (1967), *Validity in Interpretation*, New Haven/London: Yale University Press
31. <https://education.uw.edu/sites/default/files/u261/Kerdeman-Hermeneutics-Encyc%20Educational%20Theory%20Philosophy%202014.pdf>
32. -Huntington, Samuel P. (1993), *The Clash of Civilizations?* available at:
33. <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/1993-06-01/clash-civilizations>.
34. -Macintosh, David. (2015), *The End of History and the Last Man* by Francis Fukuyama, available at: https://philosophynow.org/issues/106/The_End_of_History_and_the_Last_Man_by_Francis_Fukuyama.

35. -Martell, L. (2010) **the Sociology of Globalization**. Cambridge:Polity
36. Ramonet, Ignacio. (2000), **The Control of Pleasure, Le Monde Diplomatique**, May.
37. -Schleiermacher, Friedrich. (1998). **Hermeneutics and Criticis**, Cambridge: Cambridge University Press.
38. Sovigny, Heather& Marseden, Lee. (2011), **Doing Political Science and International Relations**, Palgrave Macmilan Publisher, UK.
39. Spencer, Anand, (1997), **Understanding Religion: Theories and Methodology**, Vision & Venture, New Delhi.
40. Tatar, Burhanettin. (1998), Interpretation and the Problem of the Intention of- the Author: H.-G. Gadamer vs E.D. Hirsch, **Cultural Heritage and Contemporary Change Series IIA. Islam**. Volume 5, available at:
<http://www.crvp.org/publications/Series-IIA/IIA-5-Contents.pdf>.
41. , Abram. (2018), American exceptionalism and America first, Van Engen- available at: <https://source.wustl.edu/2018/01/american-exceptionalism-/america-first>
42. Walt, Stephen.M. (2001), The he Myth of American Exceptionalism, - available at: <http://foreignpolicy.com/2011/10/11/the-myth-of-american-/exceptionalism>